

جنگ شورا، با شورا!

باز در منکران غریب افتاد باز در هم شدن اهل فساد

امیر فیض- حقوقدان

گرچه بنا بر وعده ای که در پایان قسمت اول تحریر توبه شکن داده شد این تحریر باید قسمت دوم باشد ولی مصاحبه آقای سعید بهبهانی با آقایان فرخ پیرنیا و مهرداد حیدرپور، و مطالبی که مطرح شد، تحریر حاضر به برخی از موضوعات مطروحه در آن مصاحبه، با عرض پوزش اختصاص مییابد.

آقایان مصاحبه شونده فصل مشابهی در باب ناهنجاری ها و تصمیمات خودسرانه، خاصه اتهام سازی از سوی افرادی که با نام معرفی شدند را بیان کردند که برخی از آن موارد تا کنون تازگی داشت که ورود به آنها در محدوده کار این تحریر نیست. ولی این اشاره بجاست که بخلاف موارد قبل که اعتراض معترضین گنگ بود و معلوم نبود که معترض علیه کیست و موضوع اعتراض چیست؛ در این مصاحبه نقائص و کمبود های سابق کمتر دیده میشد، و در واقع به ایراداتی که متوجه اعتراض آقایان بود و قدری هم بنده به آن تحریر داده بودم توجه کرده اند که جای تشکر دارد.

اما بعد

در مصاحبه بسیار مفصل آقایان که شنیدن آن تحمل خاصی را لازم داشت مراتبی مطرح و روی آن ایستادگی شد که تصور میکنم آقایان مصاحبه شونده نیز بی میل نباشد که به دستاوردهای آنها بیشتر آگاه شوند.

قانونمندی

آقای فرخ پیرنیا دوبار از کلمه قانونمندی استفاده کردند، یعنی خودشان را وفادار به قانون معرفی و همچنین برای باورمندی شنوندگان از شخصیت های فامیلی خود که قانونمند بوده اند سرمایه گذاری نمودند.

از اشاراتی که در گفتار ایشان رفت، حالت وفاداری به نظام سلطنت مشروطه که جزء لایتجزای قانونمندی است ملاحظه میشد ولی متأسفانه در فعالیت سیاسی ایشان در شورای باصطلاح ملی! و یا شورای ثبت شده خودشان، قانونمندی که ایشان از آن یاد کردند و سرمایه سیاسی خودشان معرفی کردند دیده نشد.

باشنیدن ودقت بیشتر این احساس بوجود آمد که شاید مقصود ایشان از قانونمندی مراعات مسائلی است که در اساسنامه و مقررات داخلی شورای به اصطلاح ملی! نوشته شده است، والا در گفتار ایشان و همچنین مراتب اعتقادی و فعالیت سیاسی هیچ اثری از اعتبار به قانون و قانونمندی دیده نمیشود.

قانونی که محاط بر فعالیت سیاسی ایشان است سه قانون است یکی قانون کشور محل اقامت ایشان که قانونمندی ایشان به آن قانون مورد بحث این تحریر نیست.

دوم قانون اساسی جمهوری اسلامی که تصور نمیکنم مقصود قانونمندی ایشان وفاداری به آن قانون باشد.

سوم - قانون اساسی مشروطیت یعنی تداوم اجرایی آن که بطور طبیعی و از منشاء حقوقی، قانون اساسی برحق و مشروع کسانی شناخته میشود که قائل به مشروعیت جمهوری اسلامی و بالطبع قانون اساسی آنها نیستند.

مشروعیت و حقانیت تداوم اجرایی قانون اساسی مشروطیت و رژیم سلطنت مشروطیت ضوابط مدونی دارد که با اعتقاد سیاسی آقای پیرنیا درباره تداوم قانونی سلطنت و انتقال سلطنت به ولیعهد همخوانی ندارد.

متمم قانون اساسی و سنت مشروطیت و پادشاهی ایران حتی اجازه سلطنت کشور دیگری را به پادشاه نمیدهد تاچه رسد که کسانی از جمله آقای پیرنیا در تقیای شکل دادن به سازمانی باشد که نه تنها به تداوم حقانیت سلطنت بوسیله ولیعهد قائل نیستند بلکه شاه را در حد یک نامه رسان و سخنگوی یک شورائی که خودشان بهتر از هر کس به ماهیت آن آگاهند در خدمت آن شورا در آورده بودند، تصور نمیکنم مشیرالدوله پدر بزرگ ایشان اگر در این زمان جای آقای فرخ پیرنیا بود این بی مبالاتی و قانون شکنی را ترویج مینمود و قطعنامه شورا که کوچکترین اشاره ای به حقانیت و مشروعیت سلطنت نداشت را همینطور یلخی که آقای فرخ پیرنیا امضا کرد امضا مینمود؟

آیا یک کلمه در آن جلسه پاریس نمیگفت پس تداوم سلطنت و اعتبار قانون اساسی مشروطیت چه میشود؟ پدر بزرگ و عمومی بزرگ ایشان که تحصیل کرده اروپا و سالها سفیر ایران در آلمان و هندوستان بوده و بقوانین اروپائی بصیرت کافی داشتند مگر نمیدانستند که میشود برای تعیین رژیم کشور به همه پرسى مراجعه کرد و در قانون اساسی مشروطیت عینا این نظریه را پیاده کنند؟ ولی نکردند چرا که به فرهنگ و مبانی هویت ایرانی قائل بودند.

مگر مشیرالدوله نمیتوانست در متمم قانون اساسی بگذارد که شاه یک «شورای ملی» تشکیل میدهد و خودش هم میشود سخنگو؟

شما در همین مصاحبه گفته اید که شاهزاده اعتبار خودش را از دست داد و فلان و بهمان کرد مگر مشیرالدوله ها نمیدانستند که شاه اگر به این کارهای غیرقانونی وارد شد اعتبارش از دست میرود؛ عدم مسئولیتی که متمم برای پادشاه قائل شده فقط و فقط برای حفظ اعتبار پادشاه است؟

اینکه خانم نازیلا (لیلا) با آن سابقه اش و یا پیرزاده و یا گمنامیان دام سخنگوی شورا و اساسا ترغیب شاه به تشکیل شورا را فراهم کنند هر جی نیست، آنان عوام و بقول شما مامور جمهوری اسلامی هستند ولی بر شما هرج است که زیر نام و شخصیت خانواده پیرنیا در همان جهت آنان فعالیت میکنند.

بر عالمان و بزرگان و مهتران است هدایت عامیان و کهتران مهتر و بزرگی که با کهتران رفت دیگر چه تفاوتی است بین کهتر و مهتر.

صدرها از عالمان و منصفان یکسرتهی است صدر در دست بخیل و ظالم و بطلان ماند

شهادت

بنده شخصا شاهد و از نزدیک گواه شخصیت و وطن پرستی و شاهدوستی خانواده پیرنیا بوده ام در زمانی که آقای دکتر حسین پیرنیا استاد دانشگاه معاون وزارت دارائی بودند بنده هم شاگرد درس ایشان در حسابداری عالی و ممیزی حساب بودم و بعدا در مواقعی بجای ایشان کلاس درس را بجای ایشان مدیریت میگردم و بعدها که وکیل شدم وکیل آقای دکتر حسین پیرنیا و خانواده نبوی (خانواده همسر ایشان) شدم و تا هنگام خروج از ایران این آشنائی و همکاری ادامه داشت (مشروح در کتاب خاطرات و ماجراهای وکیل دربار).

برای توجه و خطاب به آقای پیرنیا؛

مراهمچون پدربنگر نه همچون شوهرمادر پدررانیک واقف دان از آن کژبازی مضمرا (مولوی)

در تاریخ مشروطیت این اتهام متوجه مشیرالدوله نخست وزیر وقت شده که از تحصن کسبه و مردم عوام به سفارت انگلیس ممانعت نکرد و آن مسئله جلف و بد نامی و اقامت و برقراری دیگ های غذا در سفارت به گردن مشروطیت افتاد.

این را آوردم تا آقای فرخ پیرنیا بدانند که انتظار جامعه از افراد شاخص و نامدار و در واقع مهتران غیر آن است که از عوام دارد، مشیرالدوله بود که باید آثار و خیم این عمل عوام که بترغیب سفارت انگلیس تدارک شده بود یاد آوری میکرد و مانع تحقق آن میشد، و در تطبیق مورد آقای فرخ پیرنیا بود که می بایست تشکیل شورا توسط اعلیحضرت را محکوم و عواقب آنرا برملا میساخت نه آنکه منشور را امضا کند و بعد از ۶ ماه مدعی نادرستی ماده ۱۱ آن بشوند این روغن ریخته صرف مسجد است.

علت عدم ثبت شورا در پاریس

آقای فرخ پیرنیا به مطلبی اشاره کردند که بسیار حائز اهمیت است و آن این است که آقای رضا پیرزاده و خانم گلستان برای ثبت شورا و ایجاد شخصیت حقوقی به اداره ثبت فرانسه رجوع کرده و مدارک لازم را هم داده اند ولی چون مدارک آنها با قانون فرانسه منطبق نبود و تعارضاتی در آن مشهود بود اداره ثبت پاریس از ثبت آن خودداری کرد و سه ماه هم به آقایان مهلت داد که مدارک را تکمیل و رفع تعارضات نمایند ولی چون منطبق ساختن اسناد شورا با موازین دموکراسی و حقوق فرانسه هدف آنها نبود از ثبت شورا خودداری کردند.

این چنین سابقه ای که اثبات کننده نادیده گرفتن قانون و دستور مامور قانون است از مصادیق صریح استفاده غیرقانونی از عنوان شورا است، که قانون استفاده از آنرا برای متقاضیان ثبت شورا مجاز ندانسته است.

جریان مزبور با جریانی که کسی بدون مراجعه به اداره ثبت از نامی استفاده میکند بسیار تفاوت دارد و اولی از مصادیق مشتبه و دومی از مصادیق قصد یقینی است.

آقای پیرنیا در همین مصاحبه پس از اعلام ناکامی حضرات در ثبت به اصطلاح شورا! و اشاره به ترازنامه غیر واقعی شورا گفتند که متأسفانه چون شورا به ثبت نرسیده تعقیب موضوع ممکن نیست.

سخت اشتباه میکنند. هر قانون شکنی و عمل خلاف، تا چه رسد به سوء استفاده مالی و حسابسازی و فرار از پرداخت مالیات، جرم و رسیدگی به آن و یافتن مجرم وظیفه قانون و پلیس جنائی است.

تمام کلاهبردان و شیادان طریقی را انتخاب میکنند از جمله فرار از ثبت و معرفی مسئول که راحت در تله نیفتند، ولی معهداً با دخالت پلیس و بازرسی و تحقیق در تله خواهند افتاد.

آقای پیرنیا اضافه کرده «اینها یک حساب بانکی هم دارند که کسی نمیداند برای چیست» آیا اگر آقای پیرنیا نداند، آیا دیگران و پلیس و دستگاه قضائی فرانسه هم نخواهد دانست؟ دستگاه قضائی فرانسه هم مانند آقای پیرنیا مانند کبک زیر برف فکر میکند؟

شورای ملی نماینده مردم

از نکات حیرت ساز در اظهارات آقای پیرنیا این بود که مدعی شدند چون نام شورا، «ملی» است و ما هم منتخب شورا هستیم پس نماینده مردم میباشیم. (!!)

ادعای ناموجه آقای پیرنیا زنده کننده «اسم بی مسماء» که وجه تشابه آن «برعکس نهند نام زنگی کافور» است.

ملی به معنای تعلق به ملت است و سند این تعلق قانون است، مانند مجلس شورایی و یا پرچم ملی ایران و یا سرود ملی و امثالهم. در سالهای مبارزه دهها سازمان نام ملی را بر خود گذاشته بودند ولی هیچیک خود را نماینده مردم نخوانده بودند.

اگر کسی نام خود را شاه گذاشت و شناسنامه هم داشت میشود شاه؟^۱

در حالیکه آقای پیرنیا در همین مصاحبه از نامهای مستعار و حتی نامهای درگذشتگان در مجمع موسس گله داشتند و آنرا از موارد بی اعتباری میدانستند چگونه خودشان را نماینده مردم چنان انتخاباتی میدانند؟

آیا اگر یک ایرانی در خارج از کشور نام مجلس شورایی را بر سازمان خود بگذارد و حتی آنرا تحت نام تجاری به ثبت برساند آن نام واقعا اصالت معنای مجلس شورایی را خواهد داشت؟

اگر به ادعای خام و نپخته آقای پیرنیا اصالت داده شود نتیجه این میشود که نمایندگان ملت سند تجزیه ایران (ماده ۱۱) را امضا کرده اند، امید وارم که آقای پیرنیا از تکرار این مقوله اجتناب کنند.

های حک نام شورا

۱ - در پاکستان و هندوستان خانواده هایی هستند که نام فامیل آنان «شاه» است آیا همه آنان «شاه» به معنی شاه است؟؟ ح-ک

آقای بهبهانی (مصاحبه کننده) مدعی شد که اقدام معترضین به شورا و به اصطلاح خود آنان کناره گیران نمیتوانستند نام شورای ملی را در آلمان به ثبت برسانند این عمل، های جک است چون این نام و شورا متعلق به شاهزاده است.

ایرادشان راقانون ثبت علانم و اختراعات رد میکند قانون مزبورمیگوید مادامی که نامی طبق مقررات به ثبت نرسد مورد حمایت نیست مگر در موارد استثنائی مثلاً نامی که به ثبت نرسیده ولی سالهای سال است کسی از آن استفاده کرده و امتیازات زیادی متوجه آن نام است ازاین نام شخص دیگری درمقام سوء استفاده برمیآید.

نام «شورای ملی ایران» به جهت آنکه به ثبت نرسیده و علت هم رد آن ازسوی مراجع قانونی بوده نام مزبورمورد حمایت قانون قرارندارد و لذا عنوان «های جک» به آن وارد نمیشود.

ولی شورای ملی آلمان نمیتواند خود راقائم مقام شورای پاریس بشناسد. اینکه آقای پیرنیا مدعی است که شورای آلمان همان شورای پاریس است که اگر آقای پیرزاده و نازیلا موفق به ثبت آن نشده کسان دیگری آنرا به ثبت رسانده اند با واقعیت همراه نیست. **شورای ثبت شده در آلمان همان شورای ثبت نشده در پاریس نیست** و یک شخصیت حقوقی جدید است که درکشوردیگری باقوانین دیگری به ثبت رسیده است و اساسنامه و اسناد دیگر آن با اسناد شورای پاریس تفاوت دارد.

قائم مقام شدن، یک حالت حقوقی است چیزی نیست که کسی خودش ویاسازمانی راقائم مقام دیگری سازد.

از آثار قائم مقامی قبول تمام تعهدات و استیلا بر تمام حقوق و اموال است؛ آیا شورای آلمان بر تمامی اسناد و قرارها و منابع مالی شورای ثبت نشده پاریس تسلط دارد و مبنای این تسلط هم قانون است؟ البته که خیر.

اموال و وجوهاتی که بنا بر اظهار آقای پیرنیا بنام شورا نیست و نمیتواند هم باشد و بنام اشخاص است چگونه ممکن است به جهت ادعای قائم مقامی شورای آلمان در اقتدار شورای آلمان قرارگیرد؟

جانداختن چنین ادعائی از طریق محاکم کاری ساده نیست که آقای پیرنیا به آن دلخوش کرده است.

شورای آلمان، شروع از صفر

متأسفانه شورای آلمان باید از صفر شروع کند و قید سفره زهر آلود شورای پاریس را هم بزند و اساساً اگر قدری منورانه فکر کنند باید در انتزاع شورای آلمان از آنچه که بنام شورای ملی گذشته جدی باشند.^۲

^۲ - شوربختانه اینکار نشده است. شورای به اصطلاح آلمانی تمام موارد مندرج در منشور (قطعه نامه) و عاملیت اعلیحضرت، و دیگر اعلامیه ها را در تارنمای خود وارد کرده و ماده مخرب ۱۱ را هم بدون دستخوردگی در تارنمای خود حفظ کرده اند. شورای مفتضح پاریس مدعی است این شورا در آلمان اعتبار ندارد، ولی این آقایان خود را قائم مقام مدعی می دانند. ح-ک

شورای پاریس فاسد بوده و یافاسد شده است (حتی بنا به مشهور) این چنین فسادى ایجاد کننده انتزاع وجدانى است نه تلاش برای هموندی قائم مقامی.

آنچه ذکرش بجاست استفاده شورای آلمان از لیست نام شرکت کنندگان در مجمع موسس است، این اقدام شورای آلمان که آقای پیرنیا از آن یاد کرد و تعداد افراد شورا را هم بین ۲۴ تا ۲۷ هزار معرفی کردند (برای اولین بار است که با چنین رقمی در رابطه با تعداد افراد شورا روبرو میشوم) کارخلاف قانون و اخلاق است.

خلاف قانون است، زیرا لیست مزبور از اسناد متعلق به شورای در جریان ثبت پاریس است و بلا صاحب تلقی نمیشود که کسانی از جمله شورای آلمان روی آن دست بگذارند.

اخلاقی نیست زیرا:

قراردادها و یا همکاریها و یا معاملات کلا بردوپایه است یکی پایه عینی و دیگری پایه اعتباری که از آن اخلاقی هم یاد میشود.

موضوع در یک مثال قرارگیرد بهتر است؛ یک وقت ساکنان یک محل به یک پل بر رودخانه نیاز دارند، برایشان مهم نیست که چه کسی متولی ساختن پل است و به صندوق پل کمک مالی میکنند ولی یکوقت مسئله مشارکت و کمک مردم ملازمه پیدا میکند با شخصیتی که پیشقدم شده تا پل را بسازد و مردم به اعتبار اخلاق و شرافت و موقعیت اجتماعی آن شخص است که در ساختن پل مشارکت میکنند در این صورت معامله و مشارکت جنبه اعتباری دارد و اگر آن شخص معتبر بهر دلیلی از کارکناره گیری کرد شخص ثالثی نمیتواند خود راقائم مقام آن شخص معتبر معرفی کند و بگوید من همان کار آن شخص معتبر را انجام میدهم. زیرا رابطه اعتمادی اولیه که سبب مشارکت شده منقطع گردیده است.

جریان شورای پاریس با اعتبار شخصیت اعلیحضرت و علیاحضرت براه افتاد و شهادت بسیاری که گفته اند به اعتبار امضای اعلیحضرت قطعنامه و فعالیت شورای ملی!! را دنبال کرده اند یعنی استناد به رابطه مریدی و مرشد کرده اند؛ بنابراین شورای آلمان نمیتواند از همان سرمایه اعتباری استفاده کند.

اگر شورای آلمان با حقیقت بالا بیگانه است در عمل خواهد دید که چگونه به تنهایی و رسوائی کشیده خواهد شد من در اظهارات آقای پیرنیا در همین مصاحبه به این درک رسیدم که ایشان خیلی نگران است که شورای آلمان از عنایت و توجه اعلیحضرت بدور بماند.^۳

طی این مرحله بی مهری خضر مکن ظلماتی است بترس از خطر تنهائی

سخنگوی شورای آلمان

ادعا شده که حتی مقام سخنگویی شورا نیز محفوظ است و شاهزاده کماکمان سخنگوی شورای ملی آلمان خواهند بود (رشوه).

^۳ - که مانده است اعلیحضرت در گفتگوی پالتاک این افراد را بی اعتبار و عامل رژیم خوانده اند. ح-ک

ادعا سخیف است. سخنگویی مانند کارگری، از عقود جایز است، مانند اموال نیست که با جریان قائم مقامی کارگر هم مانند اموال غیرمنقول و یا حقوق به مالکیت منتقل علیه درآید، موافقت کارگر و قرارداد جدید لازم است.

مقصر کیست

در مصاحبه مورد بحث دوبار از سوی آقای بیرنیا و آقای مهرداد حیدر پور این پرسش به میان آمد که مقصر در ماجرای شورای ملی!! کیست و متاسفانه به این پرسش پاسخی شنیده نشد.

در احراز تقصیر، نخستین عامل، شناخت قانون و یا مصوبه ای است که ابعاد تکلیف و تعهد را مشخص کرده باشد و رکن دوم ضمانت اجراست.

در پرسش آقایان به اینکه مقصر کیست؛ روشن نیست که معیار سنجش تقصیر چیست و به کلامی دیگر کدام قانون و یا قرار فیمابین حاکم بر ورود تقصیر است، تا آنجا که مشهود است در این رابطه، هیچ قانون و یا نوشته رسمی شده (ثبت شده) و نصی نیست که بتواند معیار تقصیر شناخته شود، بنابراین بحث تقصیر که متوجه مقصر است در این ماجرا مفقود است و گفتگو و سوال مقصر کیست یک سخن عوامانه است.

از این قاعده که بگذریم هر کس ضامن و مسئول اعمالی است که مرتکب میشود. تیری که شخصی باکمانش میاندازد مسئول و ضامن است و اگر به غیر هدف بخورد و خساراتی ببار آورد مسئول است، حد این مسئولیت کلی است ممکن است قانون هم ناظر بر مسئولیت نباشد ولی اخلاق و عرف و شرافت و وجدان حکم مسئولیت میدهد.

آنکس که مدعی است بر شورا تسلط دارد (تسلط، اعم از مالکیت و یا حق و یا مدیریت است) ضامن است و دایره این ضمانت، به اعمال افراد و کسانی که تحت امر شخص مسلط عمل میکنند نیز کشیده میشود مگر اینکه ثابت شود که افراد برخلاف دستور العمل ها و یا آئین نامه های مصوبه عمل کرده باشد.^۴

«شاهزاده رضا پهلوی» بمناسبت اعلاماتی که نشانگر تسلط و مدیریت ایشان بر شورای ملی ایران است طرف سوال و مسئولیت قرار دارند ولی کدام مسئولیت با چه ضمانت اجرائی که جهل ناظر بر موضوع و به لوٹ مسئولیت کمک میکند.

وانگهی باید بین وجود مسئولیت و تقصیر که مورد پرسش آقایان قرار گرفته قائل به تفاوت شد. ولی آنچه که در بیان آن تردید نیست، جریان شورا هیچگونه مسئولیتی را متوجه اعلیحضرت رضاشاه دوم نمیسازد زیرا اولاً تشکیل شورا و دادن قطعنامه و امثال آنها قانوناً در حد متصدی سلطنت نیست و دیگر اینکه ایشان جریان شورای ملی را بعنوان یک شهروند و فرد عادی ساخته و پرداخته اند و باز مسئولیت

^۴ آثاری از آئین نامه ها، مصوبه ها، دستور العمل ها و یا قانون و مرامنامه و اساسنامه مصوب در شورای ملی مشاهده نمی شود. قانونمندی و رسیدگی به موارد غیرقانونی بر اساس کدام مقرراتی قابل رسیدگی می تواند باشد. ح-ک

ایشان هموزن مسؤلیتی است که برخی از ایرانیان خارج چه انفرادی و یا جمعی به مبارزه علیه جمهوری اسلامی مشغولند

چند مورد دیگر از مصاحبه مزبور باقی است که در عهده این تحریر قرار دارد. و در تحریر بعدی ادا خواهد شد.